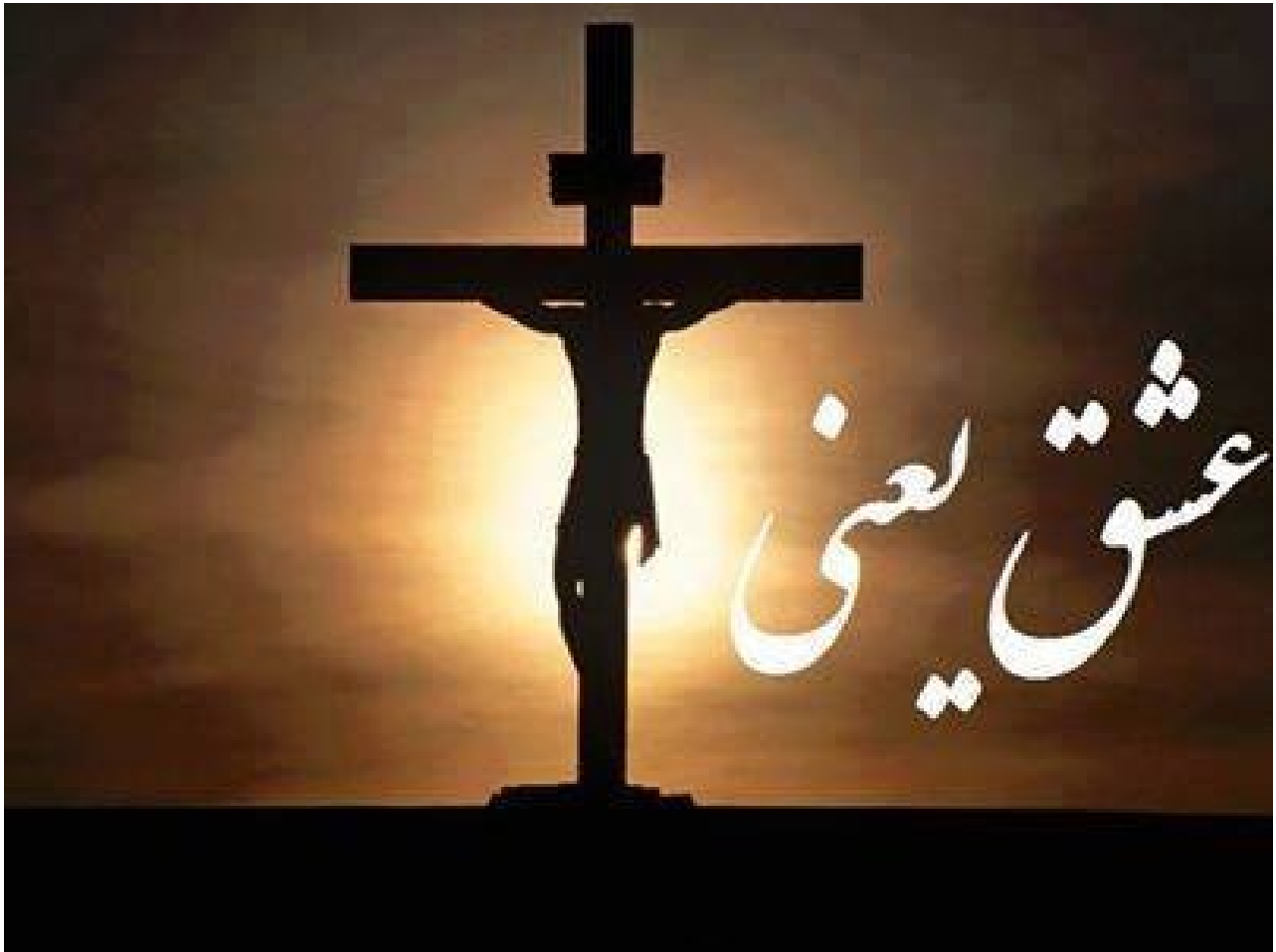


رفتن به حضور خدا با قلبی بت پرست یا طمع کار



رفتن به حضور خدا با قلبی بت پرست یا طمع کار

حقیقت ≠ طمع

رفتن به حضور خدا با قلبی بت پرست یا طمع کار

به تصور ما لغتی که مخالف حقیقت است ناراستی است ولی وقتی به ریشه نگاه می کنیم ، ریشه ی ناراستی طمع است و کلام خدا به درستی بیان می کند که طمع ریشه همه بدیهاست . رابطه با خداوند و مشارکت با او و اصرار بر خواسته هایمان که مطابق اراده او نیست و چشم داشتن به آرزوها و خواسته های خودمان بیشتر از خواسته های او جاهلانه و احمقانه ترین کار است . و معمولاً ترس و عدم اطمینان کامل و توجه به خواسته هایمان . ما را یک محافظه کار می سازد و این می تواند یک فریب بوجود آورد که بیشتر به خواسته خود می اندیشیم تا خواسته قلب خدا . بطور مثال ما به حضور خدا می رویم و در پادشاهی او ساکن هستیم و برای او خدمت می کنیم و حتی می جنگیم و با تمام قلب خود به خداوند می گوئیم انتظار تو را می کشیم و می دانیم منتظران تو سر افکنده نمی شوند . اما خوب می شود به نقطه انتهای قلب خود برویم این انتظار چگونه انتظاری است . آیا دوست نداریم

آنچه را خودمان فکر می کنیم و برای او می جنگیم نتیجه همان شود که می خواهیم ؟ این انتظار، انتظار اجابت دعاهاى خود و نتیجه تلاشمان نیست ؟

و در حضور خدا انتظار داریم ما را موفق کند برای آنچه می جنگیم . آنطور که منطقی به نظر می رسد و اگر نتیجه بر عکس خواسته های ما شود چقدر دلگیر و سرد می شویم . چرا ؟ آیا دلیل این نیست در هر تلاش و مجادله می خواهیم آنچه که برای ما مهم است همان شود اگر همان شود ما به شهرت و شناخت می رسیم . در (باب ۱ تواریخ ۱۹: ۱۰-۱۳) مؤاب و برادرش در دو جهت روبروی دشمن می ایستند و می جنگند ولی آنچه که در فکر و قلبش است اراده خداست که می گوید ما می جنگیم با شجاعت . و برای قوم خود مردانه می کوشیم اما در نهایت هر آنچه برای خداوند دلپسند آید بشود . قلبی که طمع و خود نمایی نمی کند و آنچه خداوند بخواهد در دعا و شفاعت با غیرت و مردانه می ایستیم اما در نهایت همان شود که خدا می خواهد اگر خدا مخالف دعاهاى ما عمل کرد آیا ما شاکی می شویم ؟

در کتاب (حزقیال باب ۱۴: ۱-۴) خداوند از یک فریب که از دل طمع کار قوم بر می خیزد سخن می گوید .

یهوه از این سخن می گوید که قوم برای کسب مشورت و حکمت و در یافت هدایت نزد او می آیند . به هیکل می آیند و به حضور او می آیند در حالیکه در قلبشان بتی یا بتهایی را پنهان کرده اند . آیا قوم می دانستند یا نا آگاهانه اینطور عمل می کردند . اما آنچه مسلم هست حقیقت از چشمه ایشان مخفی بود و همین موجب شد که آنها برده شرارت شوند و شرارت هم به معنی نا اطاعتی آگاهانه و یا غیر ارادی به خواست خدا . خدا نمی گوید که آنها بتها را در اطاق و سالن پذیرایی و اطاق خوابشان مخفی کردند . بلکه در قلبشان بود که ریشه در بت پرستی دارد که در حضور خداست اما حواس و خواسته ها معطوف به تمایلات و آرزوهای خودش است . چند سال قبل شخصی ایماندار نزد من آمد و گفت : من دیگر بیش از این نمی توانم به جلسات دعا بیایم . دلیل را از او پرسیدم : گفت چون ممکن است خداوند از من چیزهای بخواهد و من نمی توانم بدهم . آن شخص با اینکه با عیسی بود اما در برآورده کردن امیال و آرزوهای خودش بود نه مسیح ، به عنوان ارباب . (کولیسیان ۳: ۵-۷) به وضوح در این مورد سخن می گوید و همین در (افسسیان ۵: ۵) که پواس می گوید شخص طمع کار بت پرست است . طمع کاری یعنی اشتیاق برای کسب آنچه خوب است . در دعا هایمان نیز یعنی اشتیاق برای کسب آنچه که برای ما منفعت و سود دارد و فقط به پولداری ختم نمی شود بلکه شامل تملک ، لذت ، قدرت ، جاه طلبی ، راحتی و لذت جنسی و حتی خدمت است .

طمع در حقیقت وضعیتی است که در نارضایتی به سر می بریم چون آنچه خدا می دهد ما را ارضا نمی کند و در آرامش ساکن نیستیم و با اراده او و هدایت او در زندگیمان دانسته و یا ندانسته مخالفت می ورزیم .

این زندگی قوم اسرائیل بود که دائما در نارضایتی بودند و آنچه را که خودشان می خواستند پیش روی خدا نمی دیدند و لب به شکایت و اعتراض باز می کردند که از دل شهوت پرست و طمع کار آنها سر چشمه می گیرد . تمام بشر با میل درونی پرستش خدا آفریده شده اند . ولی عده ای نمی خواهند مطیع خالق خود باشند و خدای درونی برای خود می سازند که دروغین است خدایی که خواسته های انسان را برآورده سازد که این ریشه در طمع و خود پرستی دارد نه خداپرستی و این خواسته ها که بت ما است جای خدای حقیقی را می گیرد . بت می تواند منبع شادی و آرامش و امنیت و باشد . آیا خود خدای حقیقی آرامش ماست ؟ آیا واقعا خود خدا امنیت ما است ؟

بت چیزی است که در زندگیمان برتر از خدا قرار داده ایم . بیشتر از خدا باور داریم و یا به آن می

اندیشیم آنچه که بیشتر از هر چیز دیگر لازم است به آن فکر کنیم این است : که در این دنیای نا بسامان و خراب و هرج و مرج که اخبارهای خوب به گوش نمی رسد و کشوری ضعیف و غنی قابل رویت است و ثبات و نظم ندارد آیا خداوند امنیت ما است ؟ آیا در زندگی و دارایی و موقعیت اجتماعی ما ؟ آیا ممکن است ما نیز در هیکل باشیم ولی بت در دلهایمان .

کلام خدا در (حزقیال باب ۱۴: ۴) می گوید : به قوم موافق کثرت بت‌هایشان جواب نخواهم داد . او را موافق جنس خواسته های طمع کارنه اش جواب خواهم داد . ما نمی توانیم با قلب طمع کار به درون قلب خدا راه یابیم . خدا موافق آن جنسی که در ماست پاسخ می دهد .

تنها و تنها راه شکست این بت احترام به خالق و سازنده ما و ترس از او در دلهایمان است با این حال نه تنها وقتی صدای خدا را می شنویم بلکه زمانیکه صدای او را نمی شنویم به او احترام می گذاریم و در جای اول ساکن خواهد بود و خواسته ای دلمان سر بیرون نمی آورد . احترام و ترس او در دلهایمان موجب می شود که دل سرکش و بی ملاحظه ما دچار فریب نشود و محافظه کار یهای خود را مبنی بر حکمت و عقل خود ندانیم . (فیلیپیان باب ۲: ۱۲-۱۳)